



دغدغه های فردای ایران

عزت الله سبحانی



Reza.Golshah.com
www.KetabFarsi.com

دغدغه‌های فردای ایران

(مجموعه سرمقاله‌های ایران فردا)

عزت‌الله سبحانی

- عنوان : دغدغه‌های فردای ایران (مجموعه سرمقالات ایران فردا)
- مؤلف : مهندس عزت‌الله سحابی
- ناشر : شرکت سهامی انتشارات قلم ۸۸۲۹۳۶۴
- تاریخ انتشار : چاپ دوم، پاییز ۱۳۷۹
- شمارگان : سه هزار نسخه / وزیری
- چاپ و صحافی : پژمان
- حروف چینی و صفحه‌آرایی : ایران فردا
- طراح روی جلد : فرزین آدمیت
- بها با جلد شمیز : ۳۵۰۰ تومان
- بها با جلد گالینگور : ۳۹۵۰ تومان

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

شابک ۲ - ۰۷۴ - ۳۱۶ - ۹۶۴ - ۲ ۹۶۴ - ۳۱۶ - ۰۷۴ - ۲ ISBN 964-316-074-2

سحابی، عزت‌الله، ۱۳۰۹ -
دغدغه‌های فردای ایران / مؤلف عزت‌الله سحابی -
قلم، ۱۳۷۹.
۵۷۶ ص.

ISBN 964-316-074-2

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱. ایران -- اوضاع اجتماعی -- ۱۳۷۶ -

۲. ایران -- سیاست و حکومت -- ۱۳۷۶ -

الف. عنوان.

۲۶د۷ س / ۱۷۱۶ DSR ۹۵۵/۰۸۴۴

کتابخانه ملی ایران

۷۷۷۸-۷۹م



عزت الله سبحانه

Reza.Golshah.com
www.KetabFarsi.com

فهرست

عنوان

شماره صفحه

پیشگفتار.....	الف
"چرخش" و "هوشیاری".....	۱
سرمایه یا مدیریت؟.....	۷
تجزیه؛ سلاحی جدید، شیوه‌ای کهن.....	۱۴
یک‌نواختی کردن ارز یا کاهش ارزش پول ملی؟!.....	۲۵
... انقلاب.....	۳۸
توسعه در استقلال، نظم نوین.....	۴۸
"انتخابات" و انتخابات‌های آینده.....	۶۲
فضای جهانی و حاکمیت ملی.....	۷۷
جامعه و مطبوعات.....	۸۹
بحران کنونی و ضرورت «جامعه سیاسی مستقل».....	۹۸
به کجا می‌رویم؟!.....	۱۰۶
مطبوعات؛ امیدها و نگرانیها.....	۱۱۸
خصوصی‌سازی؟!.....	۱۲۸
گرانی، گرانی‌فروشی، علت یا معلول؟.....	۱۴۴
تهاجم فرهنگی، فرهنگ تهاجمی.....	۱۵۷
ایران، انقلاب، خطرات و ضرورتها.....	۱۶۷
امپریالیسم و امپریالیسم‌پذیری.....	۱۸۱
انتخابات آزاد، موانع و خطرها.....	۱۹۲
سرمایه انسانی و روند انحطاطی آن.....	۲۰۱
انتخابات آزاد؛ ضرورتها و موانع ساختاری.....	۲۰۶
فرصت‌های تاریخی را نباید از دست داد.....	۲۱۳
پس از آزادی؟!.....	۲۲۰
هویت...؟!.....	۲۳۲
باز هم هویت؟!.....	۲۴۲
هزینه - فایده‌های اجتماعی.....	۲۵۰
طالبان و طالبان‌گری.....	۲۶۲
ضرورتها و مسئولیت تاریخی.....	۲۷۱
فرايض دینی، انتخاب یا اجبار؟.....	۲۷۹
استقلال سیاسی یا خوداتکایی در سیاست.....	۲۸۴
اساسی‌ترین نیازهای هر ملت: ۱- امنیت.....	۲۹۰
تولیدی تازه: آگاهی، اصلاح و تعالی.....	۲۹۵
"نه" بزرگ.....	۳۰۳
هشدارهای انتخابات.....	۳۱۶
شرایط نوین، اندیشه و ایدئولوژی نوین.....	۳۲۶

۳۳۴	امر به معروف: نقد اجتماعی یا حساسیت بر ظواهر
۳۴۰	اساسی‌ترین نیازهای هر ملت: ۲- امید به آینده
۳۴۹	برخی نگرانی‌های خطیر ملی: ۱) قوه قضائیه، گروههای فشار
۳۵۶	برخی نگرانی‌های خطیر ملی: ۲) نیروی انتظامی، نهادهای اقتصادی خودمختار
۳۶۶	بیمها و امیدها در سالی که گذشت
۳۷۷	نه آشوب، نه سکوت
۳۸۶	خطرات طالبانگری و صدامگری
۳۹۲	به کجا چنین شتابان؟! ..
۴۰۱	اطاعت یا مشارکت؟ ..
۴۰۸	مزینه کردن بیهوده تا کی؟! ..
۴۱۵	مطبوعات و امنیت ملی ..
۴۲۰	تروریسم و بقای ایران و اسلام ..
۴۲۶	به مردم راست بگویید ..
۴۳۴	ایران فردا و نیم قرن برنامه دیروز ..
۴۳۸	دهه سوم و ضرورت بازگشت به اهداف اولیه انقلاب ..
۴۴۷	بحران اقتصادی ..
۴۵۶	مصدق، نیاز زمانه و الگویی راهگشا ..
۴۶۱	جنبش دانشجویی، هشدار! ..
۴۷۰	حوادث کوی دانشگاه تجلی چه بود؟ ..
۴۷۸	ابهامات حال، تیرگیهای آینده ..
۴۸۴	امنیت؛ شرط اصلی سرمایه‌گذاری تولیدی ..
۴۸۹	مطبوعات مستقل، زمینه‌ساز امنیت و ترقی ..
۴۹۴	جناح انحصار و آینده کشور ..
۵۰۱	جناح راست بیهوده می‌ترسد ..
۵۰۶	ما و انتخابات ..
۵۱۲	تجربه سفارت آمریکا و درسهای آن ..
۵۱۹	ما را به کجا می‌برید؟ ..
۵۲۶	مفهوم ملی - مذهبی به چه معناست؟ ..
۵۳۳	چرا دیگر از علی و نهج‌البلاغه حرفی نیست؟ ..
۵۳۹	آقای هاشمی به کجا می‌رود؟ ..
۵۴۴	شکست الگوی تعدیل اقتصادی آقای هاشمی ..
۵۴۹	توزیع قدرت سیاسی، آخرین آزمون تاریخی روحانیت ..
۵۵۵	۲۹ بهمن: فریاد اعتراض؛ نجوای انتظار ..
۵۶۰	نوروز طبیعت، طلوعه نوروز جامعه ..
۵۶۴	"امنیت ملی" تنها با "نظارت ملی" ممکن است ..
۵۶۹	جنگال رفتنی است، اصلاحات ماندنی است ..
۵۷۷	تصاویر و عکس‌ها ..
۵۹۳	فهرست نمایه ..

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

پیشگفتار

مجموعه‌ای که در کتاب حاضر، تقدیم خوانندگان می‌شود، گردآوری مقالاتی است که به تدریج طی ۸ سال (خرداد ۷۱ تا اردیبهشت ۷۹) به عنوان سرمقاله در نشریه ایران فردا به چاپ رسیده و اکنون با ارائه مجموعه آنها فرصتی بدست می‌آید که نظر هم‌میهنان را نسبت به کلیات و جزئیات مواضع و تزه‌های آن کسب کنیم تا به یاری حق، به درجه‌ای از مفاهمه ملی و اجتماعی دست بیابیم.

نام این مجموعه را نمی‌توان سلسله مقاله نهاد، زیرا که موضوعات آنها، به ظاهر مشترک نیست، بلکه مثبت، متنوع و متفرق است. ولیکن مطالعه و تعقیب آنها، مضمونی کم و بیش واحد و مستمر را به خواننده محترم ارائه می‌نماید. برای معرفی و توصیف این مضمون مشترک و مستمر، بد نیست که نگاهی به شرایط این دوران، از آغاز تا امروز و به عبارتی ظرف زمانی تکوین و انتشار این مقالات و نشریه حاوی آنها انداخته شود.

پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران و ختم جنگ تحمیلی ۸ ساله و سپس، به فاصله یک سال، درگذشت رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، تحولاتی در مدیریت کلان کشور و سیاستهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی آن در شرف وقوع بود. رهبر انقلاب در آخرین ماههای عمر خود، حتی پس از مسئله حذف قائم‌مقامی رهبری، گفته بودند که اکنون موقع آنست که از هر جهت، به قانون اساسی بازگشت کنیم. ولی مجموعه فعل و انفعالات سیاسی که صورت می‌گرفت، چندان امیدبخش نبود. زیرا که این تحولات، گذشته از دغدغه تحکیم و تسجیل نظام - که به نوبه خود طبیعی به نظر می‌رسید - با نگاهی تجربه‌اندوز به گذشته یازده ساله و تلخ و شیرینهای تجارب و رفتارها، صورت

نمی‌گرفت. در حالی که با عطف به مضامین و آرمانها و مواعید انقلاب ۵۷ که (کم و بیش در قانون اساسی جمهوری اسلامی منعکس و به صورت میثاق نامه‌ای بین حاکمان و حکومت‌شدگان درآمده بود) ضروری به نظر می‌رسید با هدایت تعقل جمعی، از آن فراز و تشیبه‌ها و تجارب درس عبرت و چراغی برای آینده ملک و ملت گرفته شود. اما چنین مهمی اتفاق نیفتاد. از جمله انتظار این بود که پس از درگذشت رهبر فرمند و بلامنازع کشور، سازمان سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کشور، به یک مدیریت جمعی با اشتراک مردمان و شهروندان که یگانه راه معقول هر نوع بقای قدرت و پیشرفت است در تعیین سرنوشت خویش تغییر یابد. انتظار می‌رفت که فضای کشور بر طبق سرشت و طبیعت جامعه ما و هر جامعه متمدن دیگری که بر تنوع و تکثر استوار است، به فضایی چندصدایی تحول بیابد. و حاکمیت شعار و احساس و هیجانهای مرسوم هر انقلاب، جای خود را به تعقل جمعی، مسالمت، تحمل، تسامح و تساهل بسپارد و ضمن پرهیز از افراط و تفریطهای چپ یا راست‌روانه و نیندیشیده، راه توحید اجتماعی و انسجام ملی و پیوندهای عاطفی یا قراردادی بین اقشار و گروه‌بندیهای اجتماعی در پیش گرفته شود و به جای منازعات سیاسی و تنگ‌نظریهای قدرت‌گرایانه بر سر تصاحب و انحصار قدرت و سیطره این یا آن گروه، فکر بالا بردن توان اقتصادی و تولیدی کشور - که تنها پشتوانه هر نظام مقتدر است - جایگزین گردد و به هر حال تکوین و تعالی اقتدار ملی هدف قرار گیرد.

امید آن بود که پس از تجربه مخرب و بسیار پرهزینه صدور شتاب‌آلود انقلاب و شعارهایی چون محو استکبار جهانی و تسخیر قدس؛ استرداد و استیفای منافع ملی در رأس برنامه‌ها قرار گیرد، و اهداف بلند و بالا و آرمانی دیگر را موقوف به توسعه فرهنگ "مقاومت" در برابر استکبار، و استغنا و خوداتکایی ملتها نماییم و یک چند نگاه به درون را شعار خود سازیم و سر خود گیریم و به بازنگری و بازسازی در افکار و بینشها، اخلاق و رفتار اجتماعی و روابط و مناسبات سیاسی و اجتماعی خود بپردازیم و تا دستیابی به یک ساختار اقتصادی تولیدی و خوداتکا و خلاق و بسیج تمام جامعه برای توسعه و تعالی، از جاه‌طلبی‌های سیاسی و رقابت با قدرتهای نظامی و اقتصادی جهان و حضور در همه جای دنیا خودداری کنیم که هزینه‌هایی بس سنگین و جبران‌ناپذیر برای منافع و مصالح ملی ما دارد و تاوانهای عظیمی بر دوش ملت و میهن ما تحمیل می‌کند. ما تا زمانی که نتوانیم به خوداتکایی و استغنا اقتصادی و تکنولوژیک دست بیابیم، حداقل تا زمانی که نتوانیم سلاح دفاعی خود را خود تأمین کنیم، دم زدن از رقابت یا قدرتهای جهان بیشتر به لافزنی و رجزخوانی برای مصرف داخلی و انزوای رقیبان و منتقدان شباهت دارد. ما باید تا زمانی که حداقل با همسایگان وابسته یا غیروابسته خود که بعضاً سرده امپریالیست هستند به حدودی از تعادل قوا و روابط سالم نائل نشویم، سخنان و شعارهای جاه‌طلبانه را رها کنیم. و در تدوین و تصویب و اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی، راه عقلایی و علمی در

یک کشور جنگزده و خسارت دیده را در مورد جبران خسارات جنگی و هر نوع نوسازی یا تأسیسات در نظر گیریم. این راه همان پرهیز از ریخت و پاش، در حد خست و تأکید بر تولید هر چه بیشتر و مصرف هر چه کمتر، و اجتناب از گشودن بی بند و بار و بی ضابطه درهای تجارت خارجی می باشد. در این شرایط منطقی می نمود، حال که با پذیرش قطعنامه ۵۹۸، راه آتش بس و سپس مذاکرات صلح با یک دشمن مهاجم و غدار خارجی پذیرفته شده است نسبت به نیروهای منتقد و مخالف داخلی یا موافق ولی دگراندیش درونی که خیل عظیم حذف و طردشدگان از صحنه سیاسی و اجتماعی را تشکیل می دهند و همگی با یک چوب خصومت و نفرت رانده شده بودند، راه تساهل و تسامح و گفتگو و مسالمت و جلب و جذب گشوده شود. و آنها نیز با تعهد و میثاق نسبت به منافع و مصالح ملی و استقلال وطنی واحد و مشترک و احترام به حقوق و عقاید مردمانی که برای انقلاب و حراست از مرزهای میهن برای اولین بار در تاریخ چند هزارساله کشورمان مدت ۸ سال جنگ و مقاومت و دلیری و ایثار حماسه آمیزی را تحقق داده اند، راه آشتی و مسالمت و یگانگی را در پیش گرفته و مواضع خصمانه و براندازانه و انتقام جویانه خود را رها کنند و هجرت کنندگان از کشور نیز بتدریج با کسب امنیت و تأمین جانی و حیثیتی به وطن بازگردند و در ساختن ایرانی آباد و مستقل و پیشرو مشارکت نمایند.

اینها همگی امیدها و انتظارات همه عاقلان دلسوز وطن و ملت و انقلاب و اسلام بود که پس از آن همه تجربه های سنگین و پرهزینه، به حاکمیت جو آشتی ملی و یگانگی اقشار و گروهها تحت هدایت عقل و تدبیر و تعهد و مسئولیت نایل شوند.

اما از همان آغاز، علائم و نشانه هایی بروز کرد که گویی قرار بر تأمل و بازنگری در اندیشه ها و تغییر و تحول آن نیست. به رغم اینکه رهبر انقلاب در ایام پس از جنگ، در پاسخ سؤال نمایندگان پیرامون شورای مصلحت نظام، گفته بودند که اینها از ضروریات زمان جنگ است و امروز راه آن است که کاملاً به قانون اساسی برگردیم، ملاحظه شد که تلاشها و سیاستهای برخی جناحها همچنان در جهت تحکیم و تسجیل یک نظام حکومتی بسته و انحصاری صورت می گیرد. تا آنکه تجدیدنظر در قانون اساسی پیش آمد که هیچ اثری از تجارب یازده سال گذشته در آن ملحوظ نشد و فقط همان سمت گیری را صورت قانونی بخشیدند و امیدها را به اینکه فضای کشور به سوی وفاق و اشتراک برود، به یأس بدل کردند.

در زمینه اقتصادی هم بخصوص، در کشوری جنگزده که منابع مالی و انسانی فراوانی را از دست داده است، به جای اتخاذ راه و رسم صرفه جویی و کنترل مصرف و تسریع در سرمایه گذاری و تولید و ایجاد پیش زمینه های سیاسی - فرهنگی آن، اعمالی صورت گرفت که نه امیدانگیز، بل یأس آمیز بوده و زمره های وام گیری از خارج و گشودن درهای تجارت خارجی آغاز شد و همه اینها در برنامه پنج ساله اول سال ۶۸ تبلور یافت که برنامه ای برونزا و بروننگر، القایی و حاکی از پذیرش بی تعقل و

دقت‌نظرهای کارشناسانه شرایط و نسخه واحد بانک جهانی و صندوق پول بین‌المللی به امید دریافت وام‌های کلان خارجی بود در حالی که اولاً شرایط و احوال ایران جنگزده و از انقلاب بیرون آمده، با کشورهای دیگر جهان سوم بسیار متفاوت بود و محال بود که وامی جز با هزینه‌های گزاف مالی و سیاسی به ایران بدهند. و ثانیاً طبق روال ۲۰ ساله قبل از آن هیچ وقت در ایران مسئله پول و اعتبار ریالی و ارزی دچار تنگنایی مشکل‌آفرین نبوده است که نیاز به وام و سرمایه خارجی را پیش آورد. مشکل اصلی در کسر بودجه‌های عظیم و انباشته و بی‌سابقه دولتی بوده و هست و آن هم کاملاً مربوط به حجم هزینه‌های دولتی و نبود بینش و اراده مدیریت عقلایی و علمی و رسوخ فساد در هزینه‌های دولتی می‌باشد نه نقصان منابع. وانگهی تا همان سال ۶۸، چیزی در حدود ۱۸۰ میلیارد دلار درآمد حاصل از صدور نفت به این کشور وارد شده بود (با احتساب ذخائر ارزی اول انقلاب) که کمی بیش از نصف آن مصروف هزینه‌های سنگین جنگ یا واردات کالاهای اساسی شده و مابقی، برای جبران کسر بودجه‌های دولتی مصرف و در واقع تلف شده بود. در این وضعیت، اگر وام خارجی هم به کشور وارد می‌شد، در دستگاه بوروکراسی دولتی و بینشهای حاکمان سیاسی که کشور را ثروتمند و خود را مجاز به هر گونه ریخت و پاش می‌پنداشتند، با همان کیفیت مصرف و هضم و ضایع می‌شد.

به هر حال مسئله و شعار روز بازسازی مناطق و واحدهای آسیب دیده از جنگ و آغاز برنامه توسعه اقتصادی و اجتماعی بود. در همین احوال بود که برای این راقم این سؤال مطرح شد که اگر امروز بازسازی مسئله اصلی روز شده است، بازسازی در چه امور و مکانهایی باید صورت گیرد. آیا صرفاً ترمیم یا نوسازی مناطق آسیب دیده از جنگ منظور نظر است یا اموری دیگر هستند که اهمیت و فوریت بیشتری دارند؟ اینجانب ملاحظه کردم که از آغاز انقلاب تخریبهای عظیمی در بنیه اقتصادی جامعه، از جمله منابع و ذخائر طبیعی - مثل نفت و جنگلها و مراتع - و منابع و ذخایر مالی و پولی و ارزی کشور وارد شده و همه چیز به صفر یا حداقل ظرفیت گراییده است. تولید کالا و ثروت ملی که اساس هر نظام اقتصادی و اجتماعی است، تعطیل شده و کار و کوشش و تلاش مادی برای ایجاد کالا و سرمایه و رفاه جامعه جای خود را به کم‌کاری و ناکارآمدی داده است و تحت نام عدالت همه چیز و همگان به صورت نان‌خورهای دولتی درآمدی که تنها منبع درآمدش نفت و منابع طبیعی است و شرکتهای تولیدی آن هم عموماً زیانده و سربار جامعه شده‌اند، کار و کارآفرینی به صورت یک ارزش منفی یا ضدارزش درآمدی و به عکس، مصرف از منابع عمومی و افراط و ریخت و پاش در این مصرف، خود یک ارزش شده است. و همین‌ها موجب و موجد تک‌صدایی و نفرت بین طبقات و اقشار مردم شده و هر کس تنها به فکر تأمین امیال و نیازهای بی‌حد و ضابطه خود است. و محصول همه این سیاستها و عملکردها و بینشهای اجتماعی - اقتصادی به افلاس دولت و بدهی‌های سنگین و انباشته به سیستم بانکی (به رغم بیش از

۱۸۰ میلیارد دلار درآمد) نفتی و تخریب مراتع و جنگلها (که همه آنها سرمایه ملی هستند و نه درآمد برای مصرف) منجر شده و غیر از فعالیتهای عمرانی دولتی، با تمام ناکارآمدی و تضییع منابع که داشت، فعالیت مفید تولیدی ثروت افزا در بطن جامعه هم با تعطیلی روبرو شده است. و در کنار همه اینها، سیل مهاجرت نیروهای کارشناس و کاردان و متفکری هم که همگان سرمایه و ثروت انسانی کشور بودند، به خارج نیز به صورت فاجعه آمیزی درآمد است و در مجموع احساس کردم که این کل ایران و ایرانیست است که بیش از همه اقشار و طبقات و مناطق، خسارت دیده و چون قالب یخی شده که با گذشت زمان ذوب و با سرعت به هیچ و پوچ شدن می‌گراید. از اینجا بود که به نظرم رسید که ما قبل از هر چیز باید ایران را دریابیم و به بازسازی و ترمیم کل آن اهتمام نماییم. ترمیمی که بازسازی در منابع مالی و طبیعی، روابط و مناسبات اجتماعی - اقتصادی، ارزشمند شدن کار و کارآفرینان و ارج و عزت نیروهای مولد و بی‌ارزش شدن روحیه دلالتی و مفت‌خواری و رانت‌خواری، ترمیم اخلاق اجتماعی، و تحکیم پیوندهای عاطفی اقشار مردم، بجای کینه‌های القایی گروهی و جناحی و طبقاتی و تنظیم روابط کار براساس شایستگی و زحمت و دلسوزی و نفرت از فساد و خیانت و امثال اینها را دربرمی‌گیرد. و به این نتیجه رسیدم که اگر کلیت ایران و ایرانی، از تخریب و انهدام بیشتر بازداشته و ترمیم و بازسازی شود، امید آن هست که ظرفی بوجود آید تا ارزشها و گرایشهای عقیدتی و مذهبی و عدالت اجتماعی در آن، جایگاهی برای استقرار و تثبیت و شکوفایی بیابند. و در غیاب این ظرف مستحکم و منسجم و مقتدر، دعوی هر گونه ارزش‌گرایی دیگر، امری بی‌پشتوانه و گزافه‌گرایی و خیال‌پروری خواهد بود.

با این مقدمات به این رسیدم که امروز اولویت با ایران و بازسازی آن است که اگر این امر مقدر و منحقق شود، اسلام و دیانت و اخلاق هم در درون آن جایگاه مستحکمی می‌یابد. والا اسلام در درون جامعه‌ای رو به مرگ و انحطاط و پوچی، جز پوسته‌ای بی‌محتوا نخواهد بود و عملاً در همان تبلیغات دولتی و حکومتی محصور و محدود شده و جامعه ما به طور پنهان و سپس آشکار با آن بیگانه می‌گردد. و نتیجه گرفتم که حتی اگر به اسلام و دیانت توحیدی اعتقاد و ایمان داریم، باید برای بقای آن در میان قوم ایرانی، ایران و از جمله جهان مادی و انسانی و بینشهای موجود آن را بازسازی کنیم.

نتیجه این افکار و سؤال و پاسخها به این منتهی شد که به لحاظ تیل به یک دستورالعمل یا برنامه عملی و اجرایی باید متوجه باشیم که بازسازی تنها در جبران فیزیکی خسارات مناطق آسیب‌دیده از جنگ خلاصه نمی‌شود، بلکه مفهوم و گستره آن باید دارای ابعاد گوناگون و عمیقتری باشد، تا اولاً ترمیم و نوسازی مناطق جنگی، در قالب یک برنامه توسعه اقتصادی فراگیرتری مطرح و اجرا شود که همه عرصه‌های اقتصاد و رفتارهای مالی - اقتصادی جامعه، و بویژه دولت، را در برگیرد. ثانیاً همین برنامه فراگیر اقتصادی هم ممکن نیست که در مجموعه‌ای از مقامات و مسئولان و ارگانهایی که از آغاز انقلاب

مدیریت اقتصادی کشور را بر عهده داشته‌اند قابل طرح و تکوین باشد. نیاز به اشخاص و کارشناسانی دارد که از طرفی از معرفت اقتصادی - اجتماعی کافی و وافی برخوردار و صاحب بینش ملی و درون‌نگر از اقتصاد باشند و از طرف دیگر، به شرایط حقیقی اقتصاد کشور ما آشنا و به راههای در خور و شایسته خروج این شرایط آگاه باشند. و جذب و جلب این گونه کارشناسان در فضای سیاسی و نظام توزیع قدرت سیاسی که در آن سالها رقم زده می‌شد و بطور کلی در جو فرهنگی - سیاسی خاصی که بر جامعه سایه انداخته بود، اگرچه محال که بسیار مشکل می‌نمود. وانگهی، به فرض که این مهم انجام می‌شد، در مرحله اجرا و تحقق، در درون دستگاه اجرایی و بوروکراسی متورم و ناکارآمد و بی‌مسئولیت و تعهد از یک سوی و مدیریت کلان سیاسی بالادستی این بوروکراسی و بینشهای حاکم بر آنها، اجرای آن برنامه‌های مفروض نیز دچار انحراف و اعوجاج و عملاً تبدیل به هزینه و مصرف بی‌برنامه و نظارت و کنترل می‌شود. و بالاخره از این دو مانع با مشکل گذشته، در درون ساختار بسته قدرت سیاسی و کیفیت نامناسب مناسبات آن با توده شهروندان یا کارشناسان و ارباب حرف و تخصصها، که جریان داشت و همه شواهد حکایت از قصد استمرار آن می‌کرد، مردم و نیروی کار، و کارآفرینان کشور هم احساس همدلی و اشتراکی در نظام مملکت نمی‌کردند و لذا هیچگونه همکاری و همراهی یکدلانه‌ای با حاکمیت، صورت تحقق نمی‌یافت و در نتیجه به فرض حل و رفع دو مشکل یاد شده در مقام عمل اجتماعی، به مقابله و مخالفت عملی جامعه و تضييع آن برنامه‌ها در نیمه راه می‌انجامید.

به این جهت این گونه به نظر رسید که مفهوم بازسازی، در شرایط خاص کشور ما باید از حدود ترمیم آسیبهای جنگی یا برنامه توسعه اقتصادی - اجتماعی یا تحول و اصلاح در دیوان اداری دولتی فراتر رفته به بازسازی در بینشهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی کل جامعه و بویژه در مجموعه حاکمان اشاعه بیابد و به بازسازی در بینشها و رفتارها و به تقواها و پایبندیها و دغدغه‌ها و شوق و شورها بدل گردد. و این خود معادل یک نهضت اجتماعی - سیاسی که واجد یک بال سیاسی (که متوجه اصلاح ساختار سیاسی و توزیع قدرت و کیفیت روابط و مناسبات قدرت با جامعه) باشد و یک بال اقتصادی - اجتماعی (که متوجه تغییر و تحول در بینشهای مردم و حاکمان در امور اقتصادی و تحول از فرهنگ مصرف به فرهنگ تولید و از سیطره فرهنگ تجارت و خرید و فروش به تقدم نیروهای مولده و فرهنگ کار و تولید.

تصور این راقم این است که تنظیم حرکت اجتماعی و ملی ما در جهت این دو بال سیاسی و اجتماعی می‌تواند هم مشکل‌گشای مسائل دیرینه کشور ما و حاکمیت مردم و ترقی و اعتلای مادی - انسانی شود و هم خود بستر بسیار حاصلخیزی برای شکوفایی فرهنگی و رشد فکر و اندیشه گردد.

زیرا که ایران و ایرانی، به دلیل شواهد بسیار تاریخی و نیز استعدادهای فردی (که طی مهاجرت به کشورهای بزرگ و پیشرفته امروزی هم از خود نشان داده است) در صورت تکوین بستری مناسب و

زمینی حاصلخیز در داخل کشور، توانایی و ظرفیت پرورش و سرسبزی نهالهای فکر و اندیشه و فرهنگ و فلسفه و اخلاق و عرفان را به حد والایی دارا می‌باشد. و لذا در زمینه فکر و اندیشه و فرهنگ، ما متکی به چندان نیازمند به ترجمه اندیشه و صرفاً مصرف واردات فرهنگی نیستیم. همچنانکه در صورت بازسازی در اندیشه اقتصادی محتاج به اتکای کالا و سرمایه خارجی نمی‌باشیم و البته انتقال محصولات فرهنگی و اندیشگی جهان پیرامون، برای مبادله و تعامل با طرح مباحث و افکار جدید که لازمه تکامل و تعالی و حتی بقای مجامع انسانی و هویت‌های فرهنگی است جای خود را دارد و منظور ما در اینجا مقصود استقلال و خوداتکایی فرهنگی است که قوم ایرانی ظرفیت آن را داشته و دارد.

با عنایت به ملاحظات فوق و مشاهده جریانات و تحولاتی که از سال ۶۸ به بعد شروع شد، اقدام به حرکتی ضروری تشخیص داده شد که در آغاز فرهنگی است ولی بتدریج وجه اجتماعی و سیاسی می‌یابد. حرکتی که عناصر و اجزای آن در جامعه موجود بود، ولی هنوز در حالت بالقوه‌گی قرار داشت و به مرز خودآگاهی و فعلیت اجتماعی نرسیده بود. بنابراین در ابتدا به انتشار محدود و زیراکسی، جزوانی به نام مجموعه بحث‌های بنیادی ملی پرداختیم و چون با اقبال مردمان فرهیخته جامعه روبرو شد، پس از کسب مجوز، اقدام به انتشار نشریه‌ای مرتب به نام ایران فردا کردیم.

اکنون می‌توان تا حدودی به مضمون مشترک و مستمری که در مقالات متنوع و متفرق این مجموعه نهفته است، اشاره کرد و آن عبارت است از بحثها و مقالاتی که مضمون کلی آن، جنبش برای: ترویج عقلانیت به جای احساس و شعار، استقلال همه جانبه، احیای هویت ملی و فرهنگی، استقرار حاکمیت ملی و بالاخره توسعه و ثروت‌افزایی مادی و معنوی در راه اقتدار ملی است.

از آنجا که چون این مقالات، بتدریج و بر حسب روند ایام و حوادث سیاسی و مسائل خاص زمانی و مکانی از منظر داخلی و جهانی نشر یافته‌اند، در عین حال تاریخ وقایع عمده هشت ساله گذشته و مضمون آن تاریخ را با قرائتی خاص که ویژه چنین جنبشی است نیز منعکس می‌سازد.

اما این حرکت فرهنگی - اجتماعی، از آن لحاظ که بازسازی همه جانبه ایران و ایرانیت را در چشم‌انداز دارد، یک جنبش ملی است و از آن جهت که این راقم، و همکاران و دوستان وی دارای ایمان و تربیت مذهبی اسلامی هستند و عملکرد اجتماعی و دنیوی خود را با هر هدف و نیتی، مزرعه آخرت می‌دانند و پاسخگویی و مسئولیت نهایی خود را در پیشگاه پروردگار عالمیان می‌شناسند، به لحاظ وظیفه و رهنمای فردی، مذهبی نیز می‌باشد. ولیکن این اعتقاد وجود ندارد که وجدان و علائق مذهبی خود را بر جامعه تحمیل نماید. و به تجربه و تعقل دریافته است که اگر ایران و ملیت ایرانی ما، به نحوی عمیق راه بازسازی و توسعه را بیپوید، هیچ نگرانی از حضور اسلام در آن ملت نوسازی شده ندارد و اگر افشار و افرادی هم به هر مکتب و مذهب دیگر ایمان داشته باشند، در فضایی از مسالمت و وفاق ملی و

برابری اجتماعی و سیاسی مورد استقبال و موضوع مراوده و مبادله و همزیستی و مشارکت ملی و مدنی خواهند بود. بدین ترتیب می‌توان چنین جنبشی برای بازسازی ایران و ایرانی، با ماهیتی ملی دارای گرایش مذهبی نماید که مذهب و اسلامیت آن جز از طریق الهام‌بخشی و آثار تربیتی و رفتاری که بر مؤمنانش می‌گذارد، در عرصه قدرت حضور مستقیم و برتر از دیگران نخواهد داشت.

اکنون، پس از معرفی مضمون مشترک مقالات این مجموعه به نظر می‌رسد که مطالعه این مقالات یا مرور مجدد مقالات با دید عمیق و انتقادی می‌تواند هم در فعلیت عناصر بالقوه جامعه ما به صورت جمعی تر کمک کار ما باشد و هم این راقم را، از نقدها و نظرهای خوانندگان گرامی برای اصلاح و تغییر و تکامل اندیشه‌های مطروحه یاری رساند.

از سوی دیگر، در این روزگار، که به سبب طوفان حوادث و جریانات سیاسی، نشریه مذکور، به اجبار به دورانی از افول و توقیف و نویسنده به مدتی نامعلوم به غیبت از جامعه کشانده شده، جا دارد که با تجدید طبع این مقالات، ضمن وداع موقت با هم‌میهنان، اعلام نظر و نقدهای ایشان را درخواست نمایم، تا اگر در بستر مطبوعاتی، تماس و مبادله فکری با ایشان به توقف و تعطیلی کشیده شد، به لطف حق و مساعدت برادران و خواهران در سطح و شکلی دیگر کار نظری و بنیادی جنبش فرهنگی و ملی مزبور ادامه یابد.

خادم کوچک ملت ایران

عزت‌الله سبحانی

مرداد ماه ۱۳۷۹

"چرخش" و "هوشیاری"*

۱ - به نظر ما هر ملت، و یا دستگاه رهبری هر ملت (به نمایندگی از ملت)، می تواند و "می بایست" هر از گاهی، نسبت به اعمال و سیاستها و بینشهای خود، در گذشته و حال، موضع مراقبه، محاسبه، بازنگری، تصحیح و تغییر را داشته باشد. اصل برتری و اصالت حقیقت ایجاب می کند که در ادامه همین موضع، روند "تغییرپذیری و اصلاح" یک نظام ملی - اجتماعی، حتی تا تغییرات بنیادی در بینشها و سیاستها هم پیش برود. بخصوص اگر نتیجه ارزیابی گذشته ها، چندان مثبت و رضایتبخش نبوده باشد.

۲ - اما سؤال اینجاست که اگر قرار بر اصلاحات و تغییرات بنیادی باشد، این تغییرات تا کجا می توانند پیش بروند که نتیجه آن صورت متعالی تر و مترقی تری داشته باشد؟ یا اگر "کشتی بانان را سیاستی دگر آمد" این "سیاست دگر" بر چه محورهایی می تواند استوار باشد؟ اگر فرضاً در جریان یک انقلاب ملی، افراطی هایی صورت بگیرد، در جریان افراطها و افراطی گریها، آیا به نفی اصول انقلاب نیز می توان پرداخت و ارزشها و آرمانها و دعاوی آن را نادیده گرفت، و یا می توان به تفریطهایی چون بازگشت و عقبگرد به دوران قبل از انقلاب نیز دست زد؟

اگر سیاستهایی که در گذشته، روی هم رفته، به نوعی استقلال سیاسی کشور را تأمین و حفظ نمودند، توفیق قابل دفاعی در تحکیم مبانی اقتصادی و فرهنگی استقلال نداشتند، آیا مجاز است راههایی در پیش گرفته شود که نفی استقلال اقتصادی و سپس سیاسی حتی فروپاشی نظام و کشور از هم اکنون، در ناصیه آن سیاستها و روشها، نوشته شده باشد؟

به هر حال "چرخشهای" سیاسی - اقتصادی تا کجا مطلوبیت دارند، و معیار مطلوبیت چیست؟

۳ - برای پاسخ به این سؤال، به حقیقتی اشارت داریم که بی اعتنایی نسبت به آن، یا عدول از آن، متضمن "نفی وجود تاریخی و اجتماعی" یک ملت است، و لذا آن را به عنوان یک "اصل متعارف" در هر نوع

* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره اول، خرداد و تیر ۱۳۷۱ چاپ شده است.

تفکر و جبهه‌گیری سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می‌شناسیم و این حقیقت را نه ما، که تمام تجربه تاریخی، تفکر منطقی، و حکمت اجتماعی ملتها، در ورای تمام مذاهب و مسالک اجتماعی، تأیید می‌نمایند. بنابراین هرگونه "بازسازی" و تغییر و تحول در سیاستها، تنها زمانی مشروعیت خواهند داشت که نسبت به این حقیقت پای‌بند و متعهد باشند، و اما آن حقیقت:

۱- ۳- حق نیست که ملتی تاریخی، کهن و صاحب فضیلت، و استعدادهای انسانی - طبیعی فراوان، و حامل هویت و فرهنگی عظیم و افتخارآمیز - ملتی که در گذشته تاریخی خویش خدمات و ارمغانهایی به جامعه بشریت ارائه داده است - فنا شود. بلکه می‌بایست در کنار ملل و امتهای دیگر جامعه بشری باقی بماند و فعالانه در کاروان تعالی و ترقی بشری شرکت جوید.

۲- ۳- بقای ملت مستلزم بقا و استحکام ظرف تاریخی - جغرافیایی آن، یعنی مملکت یا وطن، وحدت، تمامیت و رضایت قاطبه شهروندان آن است.

۳- ۳- بقا و استحکام ملت - کشور تنها در صورت استقلال و خودمختاری آن معنا می‌یابد.

۴- ۳- استقلال و خودمختاری یک ملت با اصل حاکمیت ملی اولاً: در قالب حراست از هویت فرهنگی - تاریخی، یا ارزشهای فراوانی که آن ملت برای آنها ایثار نموده است، و ثانیاً حراست از منافع و مصالح اقتصادی - سیاسی درازمدت آن قابل ادراک است. استقلال بدون حفظ هویت و یا بی‌اعتنایی به منافع درازمدت ملی چنانچه سیاست رژیم گذشته بر این منوال بود، بی‌معناست و به اضمحلال ملت می‌انجامد.

۵- ۳- رژیمهای سیاسی، به هر میزان هم که مستقل و متکی به خود باشند، اگر به سرعت مستظهر به یک نظام اقتصادی - اجتماعی ملی، خود اتکاء و پایدار نشوند، قادر نیستند برای دراز مدت مستقل باقی بمانند.

۴- با پذیرش و اتکا بر اصول فوق اعتقاد ما، با صمیمیت و تأکید، بر این است که:

۱- ۴- هرگونه تغییر و تحول با نصیحت در بینشها و روشها، هرگز نباید موجب تفرقه بیشتر در وحدت ملی و تعمیق شکافهای طبقاتی، و گسترش امتیازات گروهی و نفی اشتراک اقشار مفید به استقلال و تمامیت و هویت ملی گردد، چراکه ورود این خصال در هر جامعه، ارکان آن را متزلزل خواهد ساخت.

۲- ۴- هرگونه تغییر و تحول و بازسازی در سیاستها و روشها، هرگز نباید ارزشهای آرمانی را که ملت در روند مبارزات دیرینه خود قیمتهای گزافی، اعم از انسانی، اقتصادی و مالی برای آنها پرداخته است، تحقیر و نفی کند.

۳- ۴- هرگونه تغییر و تبدیل در سیاستها و عملکردها هرگز نباید به عمد یا سهو، منافع و مصالح

درازمدت ملی یا پایگاههای قدرت آن را تضعیف نماید، و یا تعهداتی سنگین برای آیندگان کشور باقی بگذارد، و یا بخشی از ذخایر و منابع طبیعی و ملی کشور را صرفاً برای گذران امور جاری، واگذار نماید. به نظر ما، معیار مطلوبیت هر تغییر و نوسازی در روندها و سیاستهای گذشته میهن و نظام جمهوری اسلامی، میزان پابندی به اصول فوق است.

۵- با توجه به نکات و حقایق فوق، باید دید که در گذشته ده ساله انقلاب (۱۳۵۸ تا ۱۳۶۸) در کشور ما چه ضعفها و خطاهای اساسی بینشی یا عملکردی وجود داشته است که در سیاستهای سال ۱۳۶۸ به بعد می‌بایستی متوجه اصلاح آن می‌بودیم.

۶- در این واقعیت تردیدی نیست که استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی، آرمانها و تأکیدات اصلی انقلاب ایران را تشکیل داده‌اند. رژیم پهلوی و سیاستها و برنامه‌هایش در تقابل کامل با این ارزشها بود و به همین دلیل در حرکت انقلاب، از سوی مردم کنار گذاشته شد. استقلال ملی، آزادی و عدالت اجتماعی بایستی مضمون هر سیاست بازسازی را تشکیل دهد. ارزشهایی که صرف‌نظر از محتوای آرمانی آنها، در تحقق عینی و خارجی از مسیر توسعه و تکامل اقتصادی و اجتماعی می‌گذرند. پس تمام سیاستهای موسوم به بازسازی و یا اصلاح و تعدیل و... نمی‌تواند اصول استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی را مخدوش سازد. بلکه بایستی با حفظ تقدس این ارزشها، به جبران کاستی‌ها و ضعفهای گذشته بپردازد.

۷- ضعف و بیماری عمده جامعه انقلابی ما و نظام حاکم بر آن از دو عامل زیر نشأت می‌گرفت:

۱- ۷- فضای سیاسی و اجتماعی که مشخصه اصلی آن عبارت بود از انحصار سیاسی - اجتماعی، در کنار دامن گرفتن تفرق و خصومت‌های روزافزون، و کم رنگ شدن وحدت و اقتدار ملی، فضایی که در آن نیروهای مولده، و اندیشمندان جامعه منزوی و مهجور شدند، و احساسات و شعار، به جای عقلانیت و عبرت‌آموزی از تجارب دیگران رواج یافت.

۲- ۷- فرهنگ تولید و کار خلاق در زمینه‌های مادی و معنوی بی‌اعتبار شد و در همه زمینه‌ها بازار دلالتی و واسطه‌گری، و تکرار مکررات و عدم نوآوری و ابتکار، رونق گرفت. جامعه از اکثر ثروتهای طبیعی، اقتصادی، و انسانی خود خالی شد، و در مقابل تأسیسات زیربنایی و تولیدی، و نیروی انسانی کارشناس و کاردان که عناصر اصلی در رشد سرمایه‌های ملی هر جامعه را تشکیل می‌دهند، تکوین نیافت. به جای تمامی اینها، ما نقدینگی‌ای را داشتیم که بدون تناسب با تولید رشد کرد. نقدینگی‌ای که به صورت داراییهای پولی یا غیرمولد در نزد گروههای خاصی از مردم انباشته شد و به فعالیت مخرب و فسادانگیز ادامه داد.

۸- انتظار ملت ایران، و امید و آرزوی مردم این بوده و هست که در هر اصلاح و تغییری که عنوان بازسازی را به خود می‌گیرد، در عین پابندی به اصول و ارزشهای فوق، نسبت به اصلاح دو عاملی که

فترت و رکود اجتماعی و اقتصادی را باعث شده است، اقدامات جدی و عاجل به عمل آید. تا از این طریق، با فراهم آمدن توانایی و قدرت درونی، ملت و دولت بتوانند متفقاً در برابر تهاجم و سلطه‌طلبی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی دنیای معاصر مقاومت نمایند.

۹ - علیرغم این انتظار، سیاستها و بینشهای غالب و جاری از سال ۱۳۶۸ به بعد، اعم از اعلام شده و یا نشده، خطوط زیر را دنبال می نمودند:

۱ - ۹ - عدم تلاش در جهت افزایش مشارکت مؤثر اقشار و دسته‌جات مختلف در تصمیمات و انتخابهای سیاسی جامعه، دامن گرفتن بیش از پیش خصوصتها و کینه‌های اجتماعی، و ضعف و تزلزل در وحدت و وفاق ملی.

۲ - ۹ - اتخاذ سیاستها، خط مشی، و برنامه‌های اقتصادی، مالی و پولی و... بدون اعتنا و اتکا به مشارکت فعال و مؤثر نیروهای کارشناس دلسوز و مجرب داخلی، و پرداختن به امور جزئی، و صوری و کمتر کلان و بنیادی.

۳ - ۹ - تشویق و تحریص و ولع و فرهنگ مصرف و افزایش بی‌رویه واردات انواع مصنوعات مصرفی خارجی، بدون ایجاد مجالی جهت تکوین و توسعه مستقل تولیدات ملی. نسبت بسیار بالای ارز مصرفی در واردات کالاهای مصرفی با دوام و بی‌دوام به ارز کالاهای سرمایه‌ای، طی دو سال گذشته، مبتن همین سیاست است.

۴ - ۹ - هجوم حساب نشده، و بدون هیچ نوع عاقبت‌اندیشی نسبت به امر خصوصی‌سازی، و آزاد کردن قیمتها، و سعی در تکیه بر قانون عرضه و تقاضا در اقتصادی که در آن توانهای تولیدی بسیار پایین، و فاصله درآمدی بین طبقات مختلف بسیار زیاد است، و تولیدات داخلی نیز به میزانی وسیع به واردات خارجی وابستگی دارند.

۵ - ۹ - دعوت از ایرانیان صاحب ثروت و فراری، از موضعی خاضعانه، و پس گرفتن همه دعاوی ملت و مملکت نسبت به آنها، و در عین حال بی‌اعتنایی به سرنوشت ایرانیان غیرثروتمند و آواره خارج از کشور و خودداری از تأمین جانی و مالی آنها.

۶ - ۹ - دعوت از بیگانگان در مشارکت و سرمایه‌گذاری داخلی، و عقده‌قرار دادهای عجولانه و نسنجیده، در شرایطی که توانهای فنی و اجرایی داخلی آن چنان سامان داده نشده که حاصل این مشارکت به نفع اقتصاد ملی، و افزایش قابلیت‌های علمی و فنی داخلی تمام شود.

۷ - ۹ - تلاش در افزایش روابط سیاسی بین‌المللی، به ویژه با قدرتهای غربی، از موضع ضعف و احتیاج.

۸ - ۹ - رونق بیش از پیش بخش خدمات (تجارت، واردات، هزینه‌های عمومی لوکس، اعتبارات مالی فراوان خدماتی و...) در مقابل مضیقه و فشار بی‌سابقه بر سرمایه‌گذارهای تولیدی.

۹ - ۹ - کاهش شتابان کمی و کیفی طبقه متوسط اجتماعی - اقتصادی، و پیوستن بخش اعظم آن به طبقات فقیر و کم درآمد جامعه.

با آن همه انتظارات و آرزوهای برحق مردم، و با آن همه آرمانها و وعده‌های انقلاب به مردم، و با آن همه توانهای بالقوه و بالفعل این سرزمین، امروز شاهد گسترش بی سابقه طبقه فقرا، کاهش شتابان طبقه متوسط، بی اعتباری طبقه مولده، و افزایش چند برابر بدهکاری خارجی دولت در عرض سه سال گذشته هستیم، و با وجود همه این مسایل مسئولین دولتی هنوز اعلام می‌دارند که در سالهای آینده بایستی منتظر تورمهای زیادتز و بدهکاریهای بیشتر باشیم.

ما قبول داریم که هر رفاه و فراوانی، و هر سعادت و برخورداری ملی مستلزم عبور از یک دوران سخت‌گیری و تحمل فشار آگاهانه می‌باشد، تا هزینه‌ها به حداقل، و درآمدها و سرمایه‌گذاریهای ملی به حداکثر برسد. ما می‌دانیم که تمامی الگوهای توسعه موجود در جهان، اعم از نوع کاپیتالیستی غرب، سوسیالیسم از نوع شوروی و چین، و یا الگوهای خاص آسیای شرقی چون ژاپن و کره و تایوان و... همگی دوره‌های سخت‌گیری در مصرف و تلاش و کوشش ملی در تولید و ریاضت ملی را پشت سر گذاشته‌اند. ولی در تمامی این الگوها، ملت و متفکران ملت نسبت به سیاستها و برنامه‌ها، و پایبندی و توانایی دولتهای خود در تحقق و پیشبرد این برنامه‌ها، این اعتماد را داشتند که در صورت تحمل ریاضت و انباشت سرمایه تولیدی در سطح ملی (اعم از دولتی یا خصوصی)، کشور به سوی استقلال بیشتر، عدالت اجتماعی، آزادی و رفاه عمومی بیشتر پیش می‌رود. ولی با سیاست درهای باز تجاری، و با برداشتن مرزهای حراست و حمایت از منافع ملی در برابر هجوم کالاها و سرمایه خارجی، آن افق، و آن اعتماد به آینده به طور قطع و یقین مخدوش و معدوم است، و این را هر صاحب نظر اقتصادی و حتی هر فرد مبتدی و دانشجو در علوم اجتماعی و انسانی، به وضوح و بداهت درک و تصدیق می‌کند. آیا کشورهایی نظیر ژاپن یا کره که این روزها مد روز برای رشد اقتصادی قرار گرفته‌اند، چنین سیاستهایی را تعقیب کردند؟

۱۱ - مسئولین اجرایی، با کدام کارشناس آگاه و متعهد - که پایبندی عملی او به منافع ملی در صحنه تجربه به اثبات رسیده باشد - مشورت کرده و مطمئن شده‌اند که تحمل چنین ریاضتهایی از سوی مردم، منتهی به آینده‌ای پر تولید و رونق، و سرشار از آزادی و امنیت شده و آرزوی دیرینه استقلال ملی در این سرزمین تحقق خواهد یافت؟

اگر چنین مشورتی صورت گرفته و می‌گیرد، و اگر اطمینان و قطعیت کامل نسبت به این ادراکات و استنباطات و سیاستها وجود دارد، چرا تصمیمات مهم اقتصادی معمولاً در حلقه‌های محدود و بسته اتخاذ شده و مردم و کارشناسان و حتی برنامه‌ریزان صرفاً در معرض نتایج آن قرار می‌گیرند، و به چه دلیل

نسبت به بررسی و بحث در مورد نتایج و عملکردهای اقتصادی دولت این چنین اکراه و پرهیز و ممانعت وجود دارد؟

۱۲ - در عالم نظر، همواره ملتها می‌توانند راههایی را طی کرده و پس از چندی، به انحرافات و خطای آن به طور تجربی پی ببرند و در صدد اصلاح مسیر خود برآیند، ولی در مقام عمل چنین فرصتهایی همیشه در اختیار ملتها نیست. هر نهضت و انقلاب اجتماعی، دوران نوجوانی، بلوغ و باروری، و کهنولت را پشت سر می‌گذارد اگر مردم در عرصه مشکلات و درگیریهای غیرمفید به حال مصالح عمومی کشور و انقلاب، انرژی خود را از دست داده و دوران کهنولت این نهضت فرا رسد، دیگر فرصت بازنگری، تجدیدنظر و تغییر وجود نخواهد داشت.

در هر انقلاب، هر چه از سالهای اولیه فاصله بگیریم، فرصتها برای اصلاح و جبران کژی‌ها و ناراستی‌ها محدودتر و بنیادهای ناصواب اقتصادی و اجتماعی مقاوم‌تر و مستحکم‌تر می‌گردند و دولتها هم متقابلاً برای گذراندن امور خود، بر فشار و استبداد سیاسی - اجتماعی می‌افزایند.

چنین است که به سرعت روحیه و انرژی عمومی جامعه، برای حرکت و جنبش‌نوسازی و تکامل و افتدار ملی کاهش می‌یابد و چنین است که انقلابات و نهضتها، به مرحله کهنولت می‌رسند، یعنی، دورانی که توان هیچ عمل و اقدامی را نداشته و در برابر خود، افقی جز تسلیم به حوادث و دشمنان دیرینه و بالاخره سکون و انحطاط نمی‌یابند. و این قانونمندی امور است و مستقل از نیات و جنبشها و عقاید.

بنابراین به عنوان تذکر که ان الذکری تنفع المؤمنین و به حکم فاعتبروا یا اولی الابصار، ما و هر شهروند نظام جمهوری اسلامی که علاقه و تعهدی نسبت به بقا و رقاء کشور و ملتش دارد و دغدغه‌ای جز حراست از ارزشهای معنوی توحید و اسلام و انقلاب در دل نمی‌پرورد و به امید اصلاح و بهبود امور حرفی می‌زند یا می‌نویسد، انتظار و توصیه‌ای جز این نمی‌تواند داشت که مسئولین و ارباب تصمیم‌گیری کشور به هوش باشند که در هر چرخش در سیاستها اولین شرط پیش‌گیری از سقوط هشیماری است و سقوط نظامها و تمدنها تنها جنبه سیاسی و نظامی ندارد، سقوط از نظر ارزشی و پذیرش مردمی، نیز، هست. در هر اصلاح و تحول در سیاستها، اگر مردم طلیعه گشایشی در تنگناهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نبینند، به تدریج دلسرد شده و انقلاب مشارکت فعال و مؤثر مردم را از دست می‌دهد. و طبعاً در نبود چنین حضور و مشارکتی، آینده‌ای پرخطر در انتظار خواهد بود.

سرمایه یا مدیریت؟*

ما در این انبان گندم می‌کنیم
گندم جمع آمده گم می‌کنیم
می‌نیدیشیم آخر ما به هوش
کاین خلل در گندم است از مکر موش
موش در انبان ما حفره زده است
وز فنش انبانمان کم آمده است
مولوی

۱ - بازسازی کشور و توسعه اجتماعی - انسانی جامعه ما، واجبی است بلا تردید.

ملت و کشور ما طی دو دهه آینده، یا به نحوی بنیادی به تغییر و بهبودی در معیشت و حیات و زندگی اجتماعی دست می‌یابد و یا آنکه به جرگه کشورهای جهان چهارم پیوسته، با جمعیتی حدود یک صد میلیون، بی‌امید و ایمان، گرسنه و حیران، چشم به کمک دیگران، دست و پا خواهد زد؛ تا مرگ ملی و اجتماعی آن فرا برسد. و طبیعی است که در آن زمان از فرهنگ و معنویت و سنن و ارزشها و هویت تاریخی خود نیز عاری و خالی شود. و آنچه‌آن بگردد که می‌گرداندش.

۲ - سالها است که از سوی صاحب‌نظران اجتماعی یا کارشناسان آگاه و پایبند به مصالح ملی و استقلال و اعتلای ملک و ملت ایرانی، این حقیقت مطرح شده است که در این جهان پرفتنه و تجاوز، در راه بازسازی و توسعه این سرزمین که در آن انقلابی رخ داده است، و دنیای غرب یا شمال با آن میانه‌خوشی ندارد، و بر سر آن است که آن را ادب نماید، این خامی و عدم معرفت به احوال و مواضع جهان معاصر است

* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۲، مرداد و شهریور ۱۳۷۱ چاپ شده است.

که آمیدی به کمک، همراهی و همکاری بی‌غرض و غیرغارتگرانه محافل و قدرتهای سیاسی، مالی و تولیدی دنیای خارج ببندیم.

از همسایگان ترک و عرب تا قدرتمندان غرب، همگی نسبت به ملت ما بر یک سیاست عمل می‌کنند.

۳- در راه توسعه و بازسازی واقعی و قدرت‌ساز کشور، شرط اول آنست که با آگاهی و تمایز نسبت به منافع و هویت ملی و درونی خود، به رفع پراکندگیها و جمع کردن، وفاق و اشتراک نیروهای مفید و خادم به استقلال در درون پردازیم، تا از این رهگذر، منابع و توانها و مغزهای درونی، هر چه بیشتر برای توسعه و بازسازی و استقلال بسیج شوند. این ممکن‌ترین و ارزان‌ترین راه بازسازی است، و با پیشرفت در این راه است که بتدریج توان و کفایت بهره‌برداری از منابع و فرصتهای احتمالی که در روابط خارجی پیدا می‌شود، به سود و مصلحت ملی حاصل می‌گردد. در غیر این صورت بدون نیل به جامعه وفاق و اشتراک، و بدون جذب و بسیج توانهای داخله، در خط مشی تکیه بر خارج، هزینه‌های مالی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که این ملت باید پردازد، چنان سنگین است که در اندک مدتی طومار حاکمیت ملی و استقلال و وحدت و انسجام ملی را به هم خواهد پیچید.

۴- در مسیر چنین هدف و توسعه‌ای، از دیرباز موانع و مشکلات عدیده‌ای وجود داشته و دارد که هیچ یک از آنها فقدان یا کمبود سرمایه (ارزی یا ریالی) نیست.

مسئله و درد اصلی داخله ما چیز دیگری است که اگر درمان شود تمام موانع، منجمله کمبودهای موقت مالی، قابل حل و رفع است و در غیاب آن، تمام امکانات و فرصتها و حتی ذخایر طبیعی تجدیدناشدنی نیز ضایع می‌شوند.

در شماره قبلی این نشریه طی مقاله تشکیل و استهلاک سرمایه در ایران اشاره شد که طی بیست ساله ۱۳۵۱ تا ۱۳۷۱ درآمد ارزی کشور ما به طور متوسط به سالانه بالاتر از ۱۵ میلیارد دلار رسیده، که این رقم در میان کشورهای جنوب، به استثنای نفتی‌ها، کم‌نظیر است. مع‌ذلک از سال ۱۳۶۵ به این سوی، با احتساب استهلاک تأسیسات سرمایه‌ای، سرمایه‌گذاری یا روند تشکیل سرمایه خالص در امور زیربنایی و تولیدی، منفی بوده و به عبارتی دیگر، طی سال ۱۳۶۵، هر ایرانی به طور متوسط پیش از سه دلار و در سال ۱۳۶۶ حدود ۳۰ دلار و در سالهای بعد، بیش از این، از ثروت ملی خود را از طریق تشکیل سرمایه منفی از دست داده است، و این ارقام بدون توجه به خسارات و ضایعات سرمایه‌ای در دوران جنگ تحمیلی است.

در آن مقاله نشان داده شد که عدم سرمایه‌گذاری زیربنایی و تولیدی و در نتیجه روند مستمر فقیرتر شدن کشور، معلول فقدان یا کمبود سرمایه مالی نیست.

به نظر ما، دقت در شرایط و حوادث داخلی کشور، نشان می‌دهد که این روند معلول:

الف - عدم آشنایی و اعتقاد به ضرورت حیاتی سرمایه‌گذاری.

ب - عدم رعایت تدبیر و عقلانیت در انتخاب اولویتها و تخصیص منابع.

ج - ناتوانی در پیشبرد و تحقق طرحهای عمرانی (زیربنایی - تولیدی).

د - عدم نظارت و کنترل و اصلاح و پیگیری، می‌باشد. و این چهار مورد از مقوله مدیریت هستند نه سرمایه.

۵ - برای اثبات مدعای فوق، کشوری را مثال می‌زنیم که به لحاظ درآمد سرانه از کشور ما فقیرتر است. در هندوستان، جمعیتی ۸۰۰ میلیونی با وارداتی حدود ۲۰ میلیارد دلار (در سال ۸۹ کل واردات هندوستان ۱۸/۷ میلیارد دلار بوده است) زندگی می‌کنند. و ایران ما، با جمعیتی حدود ۷ درصد جمعیت هند با همان میزان واردات (درآمد ارزی ما از محل صادرات نفت و گاز و کالاهای غیرنفتی به حدود ۱۸ میلیارد دلار می‌رسد و با احتساب بدهکاریهای تجارت خارجی جمعاً به همان ۲۰ میلیارد دلار بالغ می‌گردد.) با این وجود هندی طی چهل سال گذشته رشد اقتصادی سالانه بین ۷ - ۵ درصد را حفظ کرده است، ولی ما...؟

تعداد ارزی در هند چنان است که نرخ آزاد ارز نسبت به نرخ رسمی، از دو برابر تجاوز نمی‌کند، و این نشان ثبات و تعادل تجاری و اقتصادی است، در حالی که در کشور ما...؟

هندیها امروز از سوزن و سنجاق تا تانک و توپ و کشتی جنگی و نیروگاههای بزرگ و کوچک و لکوموتیوهای بخاری و برقی و... را خود تولید و صادر می‌کنند و در کشاورزی به خودکفایی رسیده‌اند، و ما...؟

هندیها به ساختن راه و راه‌آهن و سایر امور زیربنایی بسیار توجه کرده و در میان جهان سومی‌ها از همه پیشرفته‌ترند، ولی ما به عوض پرداختن به این امور زیربنایی، به واردات اتومبیل پرداختیم به طوری که امروزه تراکم اتومبیل در جاده‌های شوسه ما از ۱۵ برابر هندوستان بالاتر است. یعنی آنها به ایجاد ثروت توجه دارند و به آن پایبند هستند، و ما صرفاً به افزایش مصرف، بدون ایجاد ثروت!

فردریک لیست، اقتصاددان قرن ۱۹ آلمان که تمام ترقیات آلمان کنونی و نیز ژاپن، مدیون افکار و مکتب اقتصادی او است، تصریح می‌کند که: این دارایی و ثروت موجود یک ملت نیست که ملاک اعتبار یا موجب افتخار باشد، بلکه قدرت تولید ثروت است که حیات و توان و اقتدار ملی و استقلال یک کشور را تضمین می‌کند.

ما ثروتمند هستیم (در واقع بودیم!) ولی قدرت تولید ثروتمان صفر و بلکه منفی است و هند، برعکس. کدام یک از دو جامعه امن‌تر، باثبات‌تر، مقتدرتر و مستقل‌تر هستیم؟! در هند به رغم تفاوتها و

اختلافات فرهنگی، زبان و... مدت نیم قرن است که دموکراسی و کثرت‌گرایی را حفظ کرده‌اند و در عین حال از بسیاری از رژیم‌های جهان سومی بایبات‌تر و مقتدرتر هستند. به همین سبب، نیروی انسانی ساده یا کارشناسی را که به کشورهای دیگر صادر می‌کنند، در همه جا خود را متعلق به هند می‌دانند، و درآمد ارزی آنها یکی از منابع درآمد ارزی دولت هندوستان است، ولی در ایران...؟

۶- به راستی چرا چنین شده است؟ چه عاملی در کشوری با آن همه درآمد و ثروت غایب بود که سرمایه‌گذارها به جای دستیابی به مرز حداقل ۱۵ درصد درآمد ملی، نه صفر، بلکه منفی شود؟ ارقام نشانگر آن است که طی بیست سال گذشته سرمایه ریالی - ارزی به حد کافی وجود داشته است. از سوی دیگر منابع داخلی فراوان، و زمینه‌های سرمایه‌گذاری بکر، و نیروی انسانی ماهر و کارشناس چندان کم نبوده و نیست. اگر مدعی شویم که دست استعمار یا امپریالیسم جهانی ما را وادار کرد که راه و راه‌آهن نسازیم ولی اتومبیل وارد کنیم، یا برخلاف برنامه مصوب خودمان، در بخش صنعت، ایجاد صنایع واسطه‌ای که بسیاری از آنها نیمه کاره مانده‌اند رها کرده، و برعکس به بهانه صادراتی که هرگز انجام نمی‌شود، به صنایع مصرفی روی بیاوریم، قطعاً سخن به اغراق و گزافه گفته‌ایم، و برای فرار از مسئولیت، از حقیقت فاصله گرفته‌ایم.

تمام صاحب‌نظران امور اقتصادی و اجتماعی تأیید می‌نمایند که مسئله و کمبود اصلی ما در این دوره، مدیریت آگاه و دلسوز و با تدبیر بوده است؛ در سطح خرد مؤسسات و بخشها، یا در سطوح مدیریت عالیه جامعه و کشور.

مثال فوق در مقایسه ایجاد راه، با واردات خودرو، نمونه‌ای است نمادین (سمبلیک) از طرز تفکر و بینشهایی که بر ما ایرانیها و مدیران و برنامه‌ریزان و مجریان اقتصادی ما حکومت کرده و می‌کند: بی‌اعتنایی به اقدامات اساسی و زیربنایی که حاصل آنها باعث ارتقای قدرت تولید ثروت ملی می‌گردد، و پرداختن به لوکس‌های غیرضروری و مضر و فناکننده قدرت تولید ثروت! چنین است که در کشور ما، نه سرمایه‌ای در چارچوب منافع و مصالح ملی انباشته شده و نه تجربه و عبرتی!

نمونه هند و مدیریت عمومی آن نیز مثالی است از این حقیقت که اگر افزایش قدرت تولید ثروت در اندیشه مدیران و سیاست‌گذاران و مجریان، به صورت یک ضرورت حیاتی و اعتقاد عمیق درآید، و در انتخاب اولویتها و تخصیص منابع عقلانیتی حاکم باشد امکان آن وجود دارد که در عین فقر و کمبود سرمایه، به توسعه و سرمایه‌گذاری تولیدی - زیربنایی آرام ولی مستمری دست یافت، و مشکلات و واپس‌ماندگیها را به تدریج جبران کرده و پشت سرگذارد.

مسئولین جامعه پس از یک دوران غفلت و عقب‌افتادن امور، یک باره به فکر جبران کارهایی که می‌بایستی در عرض ۲۰ سال انجام می‌شده افتاده‌اند و قصد آن دارند که در طی پنج سال به همه آنها

دست یابند. اینجاست که واگذاری کار به شرکتهای خارجی به صورت کلید در دست و عدم هماهنگی و توازن بین زیربناها و نیروی انسانی پیش می‌آید، و همه اینها مرادف است با اتلاف و بربادرفتن منابع مالی و ارزی، با قیمتهای سرسام‌آور ۴۰۰ - ۳۰۰ درصد هزینه واقعی و با کیفیت بسیار پایین، و گسترش فساد بسیار. نمونه این روش را در مدیریت طرحهای قبل و بعد از انقلاب بسیار می‌توان سراغ داد.

آیا این نمونه‌ها و مثالها که هر یک در دهها و بلکه صدها مورد مصداق دارند، دلیلی کافی و عینی و قانع‌کننده بر اذهان هوشیار و بی‌غرض نیست که درد و کمبود اساسی و اصلی در راه توسعه و بالا رفتن قدرت تولید ثروت ملی کشور را فقدان مدیریت هوشیار و عقلایی، و پایبند به ارزشها و وعده‌ها و اهداف کلی اعلام شده بدانیم؟ مدیریتی که به افزایش توان تولید ثروت ملی، و در نتیجه توان مقابله کشور در برابر فشارهای خارجی مصمم باشد؟

به تعبیر مولانا جلال‌الدین رومی، آیا آن موشی که بر انبان درآمدهای افسانه‌ای بیست ساله گذشته ما حفره زده است چیزی، جز فقدان مدیریت با اوصاف ذکر شده است؟

۷ - آنچه درباره مدیریت و قوت و ضعف یا سوء و حُسن آن گفته می‌شود، در دنیای امروز بیشتر جنبه علمی - عقلایی دارد تا سیاسی - ایدئولوژیک. پیشرفت علوم و تجارب بشری بسیاری از امور ارزشی را به حوزه عقلایی - تجربی، یا علمی می‌آورد. در این صورت، مستقل از دعوایها و تخاصمات گروهی و خطی یا ایدئولوژیک و با عقاید و مسالک و ادیان، در واقع قواعد یا منطق امور یا حسن و قبح ذاتی اشیا است که در معرض تجربه و تعقل بشری قرار می‌گیرند و صورت تجربیدی و علمی می‌یابند.

به تعبیر فوق، مدیریت علمی ارزشها را با اعتنا به قانونمندیهای امور در نظر می‌گیرد.

مدیریت علمی - عقلایی، امروزه عبارت است از مجموعه بینشها، تدابیر، روابط و مناسبات، اخلاقیات و مکانیزمهایی که مدیر با اتکا و به مدد آنها به جذب و بسیج حداکثر استعدادها و وفاداریهای افراد تحت اداره خود در جهت اهداف سیستم می‌پردازد. در مدیریت سیاسی - اجتماعی جامعه و کشور، که در تاریخ نام حکومت گرفته است، نیز همین اصول حاکم است؛ با این تفاوت که ابعاد و پیچیدگیها و تعدد حوزه‌های تحت اداره، بسیار بالاتر می‌رود و نیز نقش عوامل برون سیستم (معارضین داخلی یا دشمنان یا روابط قاهره بین‌المللی) در اینجا مؤثر می‌گردد. و اما آن قواعد:

۷ - ۱ - مدیریت با مجموعه تحت اداره بایستی یگانگی داشته باشد، یعنی:

- اجزای تحت اداره، در مجموعه سیستم احساس تعلق و اشتراک بنمایند. یعنی نقشی از خود را در تصمیم‌گیریها یا توزیع مواهب اجتماعی بیابند.

- مدیریت با مجموعه تحت اداره دارای فصول مشترک و هماهنگی در هدفها، انگیزه‌ها، ارزشها و دردها باشد.

۷-۲- مدیریت باید از نظر عقلانیت، تجربه، وابستگیها، پایبندی به ارزشها، از متوسط افراد جامعه پیشروتر و صادقتر باشد، در غیر این صورت موفق به آموزش، پرورش، اصلاح و هدایت جامعه نخواهد شد.

۷-۳- مدیریت باید از هزیت و منافع و مصالح مجموعه تحت اداره حراست نماید.

۷-۴- مدیریت باید در توزیع امکانات و فرصتها و نیز در توزیع نظام قدرت و تصمیم‌گیری در میان افسار و افراد جامعه تحت اداره، بی‌غرض و عادل باشد.

۷-۵- ارج و ارزش و امتیاز شهروندان و افسار و طبقات در نزد مدیریت، بایستی تنها در رابطه با خدمت و یا ضررشان نسبت به اهداف فوق تعیین گردد، نه دوری و نزدیکی افراد به مدیریت، یا کمک‌های صوری، سودجویانه و موقت آنها به حکومت. اینگونه کمک و همراهی را باید با دید بلندمدت سنجید، و روشن نمود که هزینه اقتصادی، اجتماعی و ارزشی چنین کمک‌هایی برای جامعه چیست؟

۷-۶- انتخاب اولویتها در سیاست‌گذاری و طراحی‌ها از سوی مدیریت، باید صرفاً بر اساس عقلانیت و رعایت منطق امور باشد.

به این ترتیب اگر طی مدتی نسبتاً طولانی، مثلاً ۲۰ سال، حاصل مدیریت در جامعه چنان بود که هیچ یک از اهداف و ضوابط فوق به نحوی قابل قبول واصل نگردید، بایستی مدیریت جامعه را به لحاظ ماهیت و ساختار، و یا از نظر کیفیت و چگونگی مدیریت مورد سؤال قرار داد.

۸- شیوه‌هایی که در گذشته، در سنت مدیریت در سطوح بالای کشوری وجود داشته، و نمونه‌هایی از آن مورد اشاره قرار گرفت، به طور اجتناب‌ناپذیر تحمیل نابسامانی و فشارهایی را بر جامعه به دنبال دارد. فشارهایی که به استبداد سیاسی و بی‌عدالتی اجتماعی انجامیده و مخاصمات را در بین افسار و طبقات جامعه افزایش می‌دهد، و به عوارضی چون تورم و گرانی و فقر، عقب رفتن جامعه، و فقیرتر شدن مردم و پراکندگی و نابسامانی عمومی می‌انجامد. باید دانست که افراد بشر، اشیاء بی‌روح نیستند. آنها فشار و محرومیت و ریاضت را تا زمانی تحمل می‌کنند که ارزشها و ثروت‌های ملی و عمومی را در حال رشد و پیشرفت ببینند. اگر مردم به امید تولیدی که صورت نخواهد گرفت، و یا سرمایه‌گذاری و قدرت تولید ثروتی که افزایش نخواهد داشت، و استقلالی که روزبه‌روز دورتر و دست‌نیافتنی‌تر می‌گردد، مجبور به تحمل فقر و گرانی و محرومیت شوند، در آن صورت از برآشتن آنها نباید تعجب نمود.

انتخاب خط مشی توسعه صادرات، آزادسازی اقتصادی بی‌منطق و دلیل، باز کردن درهای کشور به روی ورود انواع کالاهای بی‌فایده و تشویق و لطمه مصرفی مردم، فشار روزافزون به سرمایه‌گذاران تولیدی، استقبال از وام و سرمایه خارجی و... از جمله سیاست‌هایی است که صرف‌نظر از هر گرایش خطی و عقیدتی، صرفاً به لحاظ منطق امور و ضوابط مدیریت علمی کشور و ملت، نه به سوی افزایش قدرت

تولید ثروت، بلکه به سوی مصرف و فنای هر چه بیشتر و سریعتر منابع و دارایی‌ها، و اسارت کشور در دام بدهیهای خارجی راه می‌برد، و موجبات گسترش مخاصمات اجتماعی، و بی‌ثباتی جامعه و نظامات آن را فراهم می‌نماید.

و در هر یک از این موارد، حرف بسیار است!

Reza.Golshahan.com
www.KetabFarsi.com

تجزیه؛ سلاحی جدید، شیوه‌ای کهن*

۱ - استعمار جهانی، بار دیگر قصد جان ملت‌های آزاده، تاریخی و رهایی طلب را نموده است. نظم‌نویین جهانی، که صلح و دموکراسی برای تمام بشریت را تحت رهبری ایالات متحده آمریکا نوید می‌دهد، کار خود را از حمله به گرانادا و پاناما، تا انهدام عراق، تکه پاره کردن یوگسلاوی، جنگ‌های داخلی در جمهوریهای شوروی سابق و... آغاز کرده است. چنین به نظر می‌رسد که این نظم‌نویین، وجود هیچ ملت و هویت مستقلی را در برابر خود برنمی‌تابد، و هر نوع استقلال و انسجامی که احتمالی از مقاومت و استغنا را در آن بدهد، در هم می‌شکند. و این هنوز از نتایج سحر است؛ تا کی نوبت ایران و هند و... فرا برسد!

۲ - چندی است که اخبار رسمی و غیررسمی حکایت از تحریکات و توطئه‌های جدیدی پیرامون جزایر استراتژیک خلیج فارس می‌نمایند. در داخل نیز عده‌ای نغمه‌هایی از انفکاک و جدایی خواهی را ساز می‌کنند.

در فضای موجود جهانی که تجاوزات، القای جنگ‌های داخلی و آدم‌کشی‌های وحشیانه، بخشی از سیاست غرب جهت حفظ و حراست از حقوق بشر تبلیغ می‌شود، بعید نیست که اگر امروز جزایر سه‌گانه تنگه هرمز بهانه تجاوز و اشغال قرار گرفته‌اند، چه دانی! که فردا سخن از تملک تمام خلیج فارس و سواحل شمالی آن نرود؛ و سپس مناطق و استانهای دیگر!

۳ - بر کسی پوشیده نیست که این تحرکات گوشه‌ای از استراتژی ایالات متحده آمریکا برای تسلط کامل و انحصاری بر منابع نفت خلیج فارس است. والا شیوخ عرب را فعلاً همان دغدغه بس که هویت و مشروعیتی تاریخی و فرهنگی ملی برای خود و حکمرانی خود دست و پا کنند؛ تملک و تصرف

* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۳، مهر و آبان ۱۳۷۱ چاپ شده است.